

گاهنامه ای از آغاز پرسترویکا تا فروپاشی شوروی ضمیمه گردیده است. دکتر رحیمی در پیشگفتار علت اساسی فروپاشی را سه عامل: (۱) مسأله ملیتها (۲) شکست روحی (۳) فساد دستگاه می داند و یادآور می شود که درخصوص دخالت خارجی، در نشریات مورد استفاده اش کوچکترین اشاره ای نشده مگر رها کردن گورباچف و روی کردن آمریکا به یلتسین پس از کودتای نافرجام اوت ۱۹۹۱- و چون اساس کتاب بر ترجمه نهاده شده، درست ندیده که در این باره از نظر خود استفاده نماید. بحث درباره دخالت خارجی با استناد به مدارک صحیح و موثق تقریباً امری ناممکن و تعلق به محال است، چون بیشتر مربوط به حوزه های اطلاعاتی و تشکیلات مخفی سیاسی می شود که دسترسی به آنها آسان نیست - آن مدارکی هم که پس از سی و چهل سال مثل کتاب آبی انگلستان در دسترس عموم قرار می گیرد تا حدودی گره گشاست و آنچه باید مخفی بماند برای همیشه در بایگانی مخصوص حفاظت خواهد شد.

اما بدهی است وقتی دول غربی در برابر دولتی قرار می گیرند که ایدئولوژی و مسلکش فنای سیستم سرمایه داری است، یعنی در واقع فنای آنها، خواه ناخواه متقابلاً دست به اقداماتی در همین سطح خواهند زد که به نسبت موقعیت سیاسی و جغرافیائی شان شدت و ضعف پیدا می کند. فی المثل آمریکا که در کفه ترازوی ابرقدرتی قرار گرفته بود، از هر حرکتی که می توانست تعادل را به سود او برهم زند کوتاهی نمی کرد. طرح جنگ ستارگان و طرح هائی نظیر آن که شوروی را وامی داشت طرح های ضد آن را با هزینه های سرسام آور تعبیه نماید، با حساب دقیق برنامه ریزی می شد تا مبادا شوروی مجال باید قدمی در راه رفاه و بهبود شهروندان خود بردارد و کمر از زیر بار هزینه های تسلیحاتی و دفاعی راست کند. زیرا آمریکا می دانست فقر و ناراضی مردم و در نتیجه، فساد و خشم آنان چه نقش تخریبی زیربنائی بازی خواهد کرد - خدا می داند آمریکا با همکاری دستگاههای مافیائی برای تزلزل نهادهای بولی، فرهنگی و اجتماعی شوروی دست به چه کارهائی زده و چه هزینه های هنگفتی متحمل شده است تا این ایدئولوژی را خفه کند و سرمایه داری را با سلامت و قدرت برجای نگهدارد. با يك حساب تقریبی می توان عظمت و حجم هزینه بمب هائی اتمی مهیبی را که قادر بودند کره زمین را چهار دفعه کن فیکون کنند دریافت. جنگ سرد، که در واقع جنگ سوم جهانی بود، چهل سال طول کشید و نه فقط اتحاد جماهیر شوروی را به فقر و فساد کشاند بلکه آمریکا را هم هزاران میلیارد دلار مقروض کرد و بزرگترین مملکت وام دهنده را به بزرگترین مملکت مقروض جهان مبدل ساخت.

ملاحظه می کنید که گستره دخالت تا چه حد است؟ ابرقدرتی برای از پای درآوردن ابرقدرت دیگر حاضر است خود را در آستانه ورشکستگی قرار دهد و برای ملوث کردن او آنقدر پای در لجن بکوبد تا هم او هم خود را سراپا آلوده کند! استالین به سادگی استالین نشد؛ عوامل اطلاعاتی غرب سهمی عمده در این سازندگی داشتند، همچنان که امروز در مورد دیکتاتوری جدید در روسیه نقش غرب بخصوص آمریکا به رأی العین مشاهده می شود. وقتی نیروهای دولتی مجلس شورا (دوما) را، لیاخوف وار، به توپ بستند و خاسبولاتف و یارانش را بیرون ریختند دول غربی این عمل را تأیید کردند و گفتند چاره ای جز این نبوده است و هم اکنون که دولت روسیه دارد جمهوری تازه اعلام استقلال کرده چچن را به زور وادار به قبول قیادت مسکومی سازد، وزیر خارجه آمریکا (کریستوفر) این اقدام را برای حفظ نظم ضروری تشخیص می دهد. می بینید، دیگر مسأله تجاوز، هتک آزادی و دموکراسی و نادیده گرفتن موازین حقوق بشر بکلی فراموش می شود. دنیای سرمایه داری، گورباچف دموکرات و اندیشمند را که داشت به تدریج کمونیسم را به سوسیالیسم و سوسیالیسم را به سوسیال دموکراسی تبدیل می کرد، و خانم دانشمند و با فضیلت او را که در همه اقدامات مهم یاریش می داد، نمی بستند؛ چون اینان آگاهانه عمل می کردند و از غرب شناخت کافی

# چرا شوروی متلاشی شد؟\*

■ نوشته دکتر مهدی پرهام

این سخن بلند و پر مایه تا امروز همچنان به قوت خود باقی است: عده ای از مردم را برای همیشه می توان فریب داد ولی تمام مردم را برای همیشه نمی توان. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به همین دلیل متلاشی گردید. هفتاد سال مدت کمی نیست که گردانندگان سیستم سیاسی - اقتصادی - اجتماعی «کمونیسم» با ادعای ابرقدرتی، خود و مردم جهان را فریب می دادند، تا این که گورباچف به صحنه آمد و با شجاعت و جسارت اعلام کرد ما ابرقدرت نیستیم و تولیدات اقرار نمود که سالیان سال است دروغ می گوئیم. شجاعت گورباچف در اعلام این واقعیت شایسته چیزی فراتر از تحسین و تمجید است - جا دارد که تاریخ روسیه و تاریخ جهان نام او را به عنوان يك منجی در خود ثبت کند، چون بزرگترین دروغ قرن را افشا نمود و فاجعه جنگ اتمی را به فراموشی سپرد. او در کتابش (پرسترویکا) صریح و فروتنانه می نویسد، ما نه فقط ابرقدرت نیستیم، حتی ملتی نیازمندیم که به مواد غذایی اولیه چون گندم احتیاج داریم. در مصاحبه ای خارج از روسیه نیز گفته بود، ما از درون گندیده بودیم، من کاری نکردم جز این که سربوشی را برداشتم. کتابی که دوست ارزشمندم دکتر رحیمی به چاپ رسانده، ترجمه مجموعه ای از مقالات و مصاحبه ها و گزیده هائی از کتب مختلف و مجلاتی است که از فروپاشی شوروی سخن به میان آورده اند. کتاب با این که دیر انتشار یافته ولی از جامع ترین آثاری است که درین باب ترجمه شده و تنوع مطالب طوری است که از تمام جهات انسان در جریان قرار می گیرد و خواننده همین که به خواندن آغاز کرد دیگر کتاب را تا به پایان نرسانده به زمین نخواهد گذاشت. کتاب با پیشگفتاری از گرد آورنده مطالب آغاز می شود و پنج بخش دارد که در بخش اول سخن از علل فروپاشی است، در بخش دوم از کودتای ۱۹۹۱ سخن رفته و بخش سوم راجع به یلتسین است. در بخش چهارم درباره آینده روسیه نظریاتی آمده و بالاخره در بخش پنجم سخنانی از شوارناتزه وزیر خارجه سابق روسیه و مهندس نورالدین کیانوری مسئول اسبق کمیته مرکزی حزب توده ایران نقل شده و در پایان کتاب،

است و ما در بحثی جداگانه این رابطه را بخصوص با ملیت شرح خواهیم داد، چون ملیت چیزی جز آزادی انتخاب مسکن و زبان نیست. این نزدیکی از علل فروپاشی شوروی بوده است. اما مثل این که سلب مالکیت از وسایل تولید راه حلی نهائی در زمان مارکس بوده، همچنان که اگر کسی در زمان او به درد دندان مبتلا می شده و داروهای مسکن فایده نمی بخشید، چاره منحصرأ کشیدن دندان بوده است، درحالی که امروز دندان را با فلز برمی کنند و دندان سالها باقی می ماند. اکنون که بیمه های اجتماعی، سندیکاها و اتحادیه ها حقوق کارگران را تأمین می نماید، دیگر سلب مالکیت مفهومی ندارد.

البته چنین مالکیتی باید مثل خود آزادی با مسئولیتها محدود گردد و گرنه با فساد توأم می شود، چنان که مظاهر آن را در غرب مشاهده می کنیم. متأسفانه سوسیالیسم معقول گورباچف به همان سرنوشتی دچار شد که دستگاه تعاونی (نپ) لنین بدان گرفتار آمد- بازار آزاد به سبک غربی حکومت جدید آن را در هم نوردید و متعاقب آن، فقر و فساد و جنایات مافیائی وارد عمل شدند. غرض از این توضیح این نتیجه گیری نیست که فروپاشی شوروی یکسره معلول دخالت دستگاه های اطلاعاتی غرب و اقدامات آنهاست. بدیهی است سیستم هم نواقصی داشته، فی المثل عدم توجه به نیاز غریزی آدمی به آزادی و این که مالکیت چیزی جز آزادی از تئوری به عمل آمده نیست، و نمی شود آن را یکسره سلب کرد هرچند مزایائی جانشین آن شود- که البته هیچکدام مثل دست و پای مصنوعی نمی تواند اثر دست و پای طبیعی را داشته باشد. یا، دم از برابری زدن ولی به عنبر دانشمندی، هنرمندی و دولتمردی از مزایائی بهره مند شدن که نظیر آن برای افراد مرفه دنیای سرمایه داری هم فراهم نباشد- دیگر ادعای برابری این صاحبان امتیاز (تومان کلاتورا) و حرکتشان به سوی جامعه بی طبقه بیشتر به شوخی شباهت پیدا می کرد. قبول این نوع زندگی از طرف این صاحب امتیازان دلیل شکست سیستم بود چون عملاً گرایش طبقاتی را تأیید می نمودند.

آیا فروپاشی شوروی دلیل بر حقانیت سرمایه داری است؟ ظاهراً به نظر می رسد فروپاشی شوروی باید دلیل حقانیت سیستم سرمایه داری باشد. متأسفانه این توهم برای بسیاری از افراد که مطالعات سطحی دارند به یقین مبدل شده، حتی برای سرمایه داران اروپائی و بخصوص شرکتهای چند ملیتی آمریکائی هم فروپاشی شوروی نویدی بود برای فعالیتهای بزرگ اقتصادی در داخل شوروی، خصوصاً منطقه پنهانور و بکر سیبری. اما خیلی زود معلوم شد که دنیای سرمایه داری يك مشکل و دو مشکل ندارد؛ مشکلاتی دارد که این فروپاشی مشکلات جدیدی بر آن می افزاید. مدتها قبل از این فروپاشی، سیستم سرمایه داری گرفتار بحران بنیادی شده بود و سرمایه داران دیگر سرمایه گذاری نمی کردند و مرتباً تشکیلات خود را کوچک می نمودند. علت، استنباطی بود که صاحبان سرمایه از فروتنی و آشفتنگی سیستم می کردند؛ دیگر سیاست تولید انبوه و مصرف انبوه با آلودگی محیط زیست و نازکی لایه آزون و فقر روزافزون دنیای سوم و رواج قهری تروریسم، امکان پذیر نمی نمود. وانگهی، میزان قروض روزافزون داخلی و خارجی آمریکا و عنان گسستگی دلار و یکه تازی آمریکا در بازرگانی جهانی و تناقض گفتار و کردار در امور سیاسی و اقتصادی که از یکطرف مشوق و مدافع بازار آزاد است و از طرف دیگر ژاپن را زیر فشار می گذارد که باید فلان مقدار بیشتر اتومبیل به آمریکا صادر نکند و فلان مقدار کالا از آمریکا بخری، یا آلمان را گاه با خواهش و گاه با تهدید در محظور گذاشتن که ارزش مارک را چه موقع بالا یا پائین ببرد تا به صادرات آمریکا لطمه ای وارد نیاید، و بالاخره سیادت بر بازار نفت و داشتن داعیه رهبری «نظم نوین جهانی»، همه عواملی است که سیستم سرمایه داری را از جاذبه و حرکت انداخته و به وضوح دارد سرمایه گذاران اروپائی و آمریکائی را به خطر بزرگی نظیر خطر بحران ۱۹۳۰ هشدار می دهد. لاجرم به چنین سیستم متزلزلی نمی توان امید بست که فروپاشی شوروی دلیل بر حقانیت آن است و لذا باید تأییدش کرد. وقتی

داشتند و ملت خود را هم می شناختند که یکشنبه نمی تواند در صد ساله برود و یکدفعه چرتکه به دست با دست خالی و دراز شده به سوی بانکهای غرب، مدافع بازار آزاد مافیائی شود. دنیای پول و سرمایه، جانشین گورباچف را پیش از کودتای اوت ۱۹۹۱ انتخاب کرده بود و با تمام قدرت پنهان و آشکار خود پس از کودتای محلل اوت او را به قدرت رساند. فقر و فساد و ناپسامانی و درگیری های فعلی و قدرت نمائی های پی در پی یلتسین همان ایده آل دنیای سرمایه داری است که دارد یکی پشت دیگری به منصه ظهور می رسد. فقر و بی بندوباری و ملیت گرایی و نومیدی نسل جوان، معلول بذرافشانی هفتاد ساله غرب از سردرایت و حساب دقیق است که تازه امروز از آن بهره برداری می شود. اگر برنامه تعاونی (نپ) لنین که نوعی مالکیت اجتماعی را رواج می داد تکامل یافته بود و مالکیت معقولی به وجود می آورد که قدرت محرکه فرد در کار و زحمتش می شد و شوق و نشاط آینده مرفهی را در او برمی انگیزد، دیگر سلب مالکیت از وسایل تولید که حاصل خشم مارکس از مشاهده کارگران مفلوک و اطفال معصومی بود که در کارخانه های نساجی قرن نوزدهم اروپا شب و روز کار می کردند، اصلاً موردی پیدا نمی کرد و برعکس، مالکیتی به شکل معقول و منطقی آن پدید می آمد که در مقابل مالکیت وحشی و خشن دنیای سرمایه داری قرار می گرفت و با يك قدرت انقلابی جوان که پشتوانه آن بود بدون کمترین تردید در میدان رقابت با مالکیت عنان گسسته سرمایه داری پیروز می گردید. ولی لنین به شکل مرموزی درگذشت و استالین به صحنه آمد و فاصله ای کوتاه بساط «نپ» برچیده شد و کشتار هولناک گولاکها آغاز گردید و بخش مالکیت هم به گورستان تاریخ سپرده شد. نمی دانم خواننده عزیز شباهتی بین مرگ لنین و جانشینی استالین و از صحنه رانده شدن گورباچف و طرد برنامه مترقی او و آمدن جانشین با برنامه اقتصاد بازار آزاد می بیند یا نه؟ این شباهت و مقایسه در ذهن نگارنده فقط خطور می کند؛ نه ادله ای برای اثبات و نه اصراری در قیولاندنش دارم- هرکس برای خود حدس و گمانی می تواند داشته باشد.

اما سلب مالکیت از وسایل تولید در نظریه کارل مارکس، همانطور که اشاره کردیم، در وهله اول ناشی از مشاهده وضع غم انگیز کارگران مفلوک آن روزگار بخصوص اطفال بوده که ظالمانه استثمار می شده اند و راه چاره به نظر مارکس براندازی ریشه فساد یعنی مالکیت صاحب کارگاه می آمده و بخشیدن آن به دولت و نماینده تمام مردم، از جمله همین استثمار شدگان. مارکس در آن زمان به رابطه تنگاتنگ آزادی و مالکیت نمی اندیشیده و توجه نداشته که مالکیت همان درک آزادی است و آزادی چیزی جز حق انتخاب نیست و انسان اگر از این حق محروم شود در حکم زندانی است، هرچند در فضای بازها شود. مالک هر چیز وقتی نتواند آن چیز را در راهی که دلش می خواهد بکار برد، در واقع مالک آن شئی نیست. پس، برخلاف تصور مارکس که مردم را در مالکیت های دولتی سهم می دانست، مردم نمی توانستند به میل خود از این حق مالکیت استفاده کنند و در نتیجه مالک نبودند. به حقیقت، مارکس فقط سلب مالکیت از مالک وسایل تولید می کند، بدون این که به استثمارشدگان قبلی حق استفاده از آنچه مالک شده اند بدهد، و همین رمز بازده پائین کار کارگران دولتی در شوروی و هر جای دیگر است. گورباچف در نظر داشت مالکیتی برای سوسیالیسم نظیر مالکیت در شرکتهای تعاونی ایجاد کند که سهامداران حق نقل و انتقال مالکیت خود را داشته باشند و این با اصول کلی مارکسیسم مغایرتی نداشت، چون می دانست که این سیستم اجتماعی بر محور «تغییر» می گردد و هیچ اصل و تعریفی در آن همیشگی نیست و به اقتضای زمان تغییر می نماید و تجربه هفتاد ساله نیز به این واقعیت رسیده بود که مالکیت روی دیگر سکه آزادی است و آزادی مانند هوا برای بشر امروزی ضروری است.

که هنوز نیامده چطور اسمش را روی حزب گذاشته اند، جواب شنیده می‌شد که چون حرکت به سوی کمونیسم است و مقصد نهائی آنست لذا از ابتدا همان نام انتخاب شده است. این تحریف لنینی که کمونیسم معقول و ایثارگرانه مارکس را می‌داند به کمونیسم دستوری دولتی می‌کرد، نه تنها در جهت جامعه بی طبقه که دولت در آن می‌بایست حذف شود گام بر نمی‌داشت، بلکه هر لحظه در استحکام حاکمیت دولت می‌کوشید و آدمکهای بی اراده ای می‌پرورید که مثل ربات‌ها (آدمهای مصنوعی) بدون فرمان حزب کاری نمی‌توانستند انجام دهند. هفتاد سال این کارگاه آدمک‌سازی بکار بود و ادعا داشت که انسان طراز یک می‌سازد.

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند گورباچف این دروغ را افشا کرد. اما عامل دوم فروپاشی شوروی دردل همین عامل اول نهفته است و آن انتخاب وسیله نامناسب برای رسیدن به هدف مناسب است. هدف به هیچ وجه وسیله را توجیه نمی‌کند - نمی‌شود به یک هدف مقدس با وسیله ای آلوده و ننگین رسید. آزادی و برادری و برابری را با کشت و کشتار و خفقان استالینی نمی‌شد به بشریت اهدا کرد. اینک تز بلندبایه گاندی، «عدم خشونت»، عظمت و حقانیت خود را به وضوح نشان می‌دهد. سولژنیستین از گفته ولادیمیر سولوپوف نتیجه گیری بسیار ظریف و هوشمندانه ای می‌کند؛ سولوپوف می‌گوید: ملتهای دیگر را دوست بدار چنان که ملت خود را دوست داری و سولژنیستین می‌گوید اینست معنی «انترناسیونالیسم» در عصر ما.<sup>۲</sup> سولژنیستین تلویحاً می‌گوید که دیگر کمونیسم و هر ایدئولوژی و آئینی را نمی‌توان در این عصر بین المللی و جهانی کرد، جز آئین محبت و دوستی را.

**تغییر ساختاری بزرگ جهانی** دنیا اکنون در انتظار یک تغییر بزرگ ساختاری است. چون سیستم سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند به همان سبک استعماری آتش جنگ را چون آتش مقدس زرتشت جاودان نگهدارد و باز سیاست «ققنسی» بسازد و فروریز و باز بنا کن را در دنیای سوم دنبال کند و همسایه را از همسایه بترساند و هر سال میلیارد میلیارد دلار اسلحه به فروش رساند. دیگر با مشکلات آلودگی محیط زیست نمی‌توان تولید انبوه و مصرف انبوه کرد و همچنان اسرائیل را در نقش اصلی آن که استخوان لای زخم اعراب باشد به کار گرفت و در عین حال تروریسم جهانی را هم کنترل نمود. با تشکیل اتحادیه اروپا و پول واحد آن ممکن نیست دلار اروپائی (ارودلار) مثل سابق اقتصاد اروپا را مختل کند و عکس العملی مشاهده نشود. عدم موفقیت بوش در انتخابات آمریکا دلیل ناکامی سیستم سرمایه‌داری در کاربرد ترندهای کهنه آنست. دنیا به عصر انفورماتیک قدم نهاده ولی این ترندها متعلق به عصر صنعت است.

نظم نوین جهانی بوش که مدل آن همان نحوه تجهیز جهانی برای پس گرفتن کویت بود مردود شده و دنیا تلویحاً اعلام کرده که نمی‌تواند دنباله‌رو آمریکا باشد. آمریکا بهتر است مانند قبل از جنگ جهانی دوم در همان قاره خود بماند و درصدد قیادت جهانی بر نیاید؛ مثل اینکه دارد موجبات آن را فراهم می‌کند - پیمان نفتا (آمریکا - کانادا - مکزیک) و اخیراً پیمان بزرگ دیگری با شرکت تمام ممالک قاره آمریکا، طلایه این ضرورت زمانی است. در آستانه سال دو هزار، ساختاری نو شکل می‌گیرد که اتحادیه اروپا یک قطب آنست و قطب دیگر را ژاپن و چین و ممالک جنوب شرقی آسیا و احتمالاً هندوستان و خاورمیانه تشکیل می‌دهد که روسیه نقش رابط این دو قطب را ایفا خواهد کرد و قرارداد تعرفه و تجارت (گات) که به سازمان تجارت بین المللی تغییر نام داده و آمریکا هم به عضویت آن درآمده وسیله ارتباط این دو قطب با قطب آمریکا را فراهم خواهد ساخت. خلاصه این که جهان دارد به صورت کنفدراسیونی که در آن ممالک استقلال خود را حفظ خواهند کرد درمی‌آید و دنیای سوم خواه ناخواه باید از حالت استعمارزدگی بیرون آید و در

صاحبان سرمایه در قلب دنیای سرمایه‌داری سیستم را تأیید نمی‌کنند و درصدد ایجاد سیستم دیگری هستند تا قرن بیست و یکم را براساس آن آغاز نمایند، دیگر نباید کاسه از آتش گرم تر بود و از کاپیتالیسم درحال احتضار و بازار آزاد وحشی آن که یادگار استعمار قرن هیجدهم و نوزدهم است دفاع کرد و از دموکراسی صادراتی آن که به جای رفاه و آزادی بازدهی جز فقر و مسکنت و آسارت برای دنیای سوم نداشته طرفداری نمود. برای روشن شدن اذهان عده‌ای ساده اندیش، مسئله فروپاشی شوروی را بیشتر باز می‌کنیم. در کتاب «چرا شوروی متلاشی شد» نقائص سیستم در تمام شئون و جهات و از زاویه دید تمام افراد راست گرا و چپ گرا خیلی خوب بیان شده است. اما نباید از یاد برد که سیستم سیاسی - اقتصادی - اجتماعی شوروی سیستمی خلق الساعه و بی ارتباط با دنیای سرمایه‌داری نبوده، بعکس، مولود زاده آن بوده است؛ حوائی است که از بهلولی آدم متولد شده است. اگر ستمگرهای استعماری و بهره کشی انسان از انسانها نبود، اصلاً کمونیسم زاده نمی‌شد. لاجرم از ابتدای پیدایش و نشو و نمایش در شوروی نقش مدعی و معترض داشت و دنیای سرمایه‌داری هم در براندازیش از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌نمود. درست است که سیستم همانطور که در کتاب دکتر رحیمی آمده است نقائصی داشته، ولی بیشتر آنها دستاورد و توطئه‌های دنیای سرمایه‌داری بوده است. این حقانیت سرمایه‌داری نبود که شوروی را متلاشی ساخت، بلکه توطئه‌های فتنه انگیزی بود که خودش نیز از صلابت آنها کمر راست نخواهد کرد - دو جنگ بزرگ جهانی، جنگ کره، جنگ ویتنام، چهل سال جنگ سرد و بالاخره ترند آمریکا برای اشغال کویت بوسیله عراق و پس گرفتن کویت توسط ارتش لیزری - الکترونیکی آمریکا با کشتار نزدیک به یک میلیون نفر تا دول عالم صلاحیت او را برای قیادت «نظم نوین جهانی» و در نتیجه، بقای سرمایه‌داری وحشی تأیید و تضمین کنند. اما خوشبختانه، نه دول عالم صلاحیت این قیادت را تأیید نمودند و نه بحران سرمایه‌داری تاکنون پایان گرفته و نه شوروی آنطور که انتظارش می‌رفت متلاشی شده تا پذیرای مشاورین غربی و هجوم سرمایه‌گذاران آنها گردد.

آنچه اکنون در شوروی می‌گذرد، حالت سنکی است که از پرش ناگهانی از آب گرم خفقان آور بازار بسته دولتی در آب سرد زیر صفر بازار آزاد در جامعه روسیه ایجاد شده و به دنبال آن مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با هم سربرآورده و سبب گردیده که بسیاری از مردم چراغ بدست دنبال کمونیسم حتی از نوع استالینی بگردند. این نابسامانی دارد زمینه تسلط ارتش را فراهم می‌سازد.

به نظر می‌رسد یک حرکت انقلابی دیگر در درون جامعه به وجود می‌آید که گردانندگانش با استفاده از تجربه اختناق هفتاد ساله کمونیسم و مشاهده هرج و مرج پدید آمده از اقتصاد آزاد طبق مدل غربی، راه نهائی متناسب با مقتضیات عصر انفورماتیک را خواهند یافت. یلتسین مرد این میدان نیست، شاید در این تحول مردم باز به گورباچف روی آورند.

دو عامل اساسی که شوروی را متلاشی کرد. در ابتدای مقاله گفتیم که گورباچف بزرگترین دروغ قرن را افشا کرد - دروغ کمونیسم؛ کمونیسمی که لنین به جای کمونیسم مارکس گذاشت. به نظر مارکس، سالها پس از گذار از دوران سوسیالیسم می‌بایست برنامه‌های کمونیستی اجرا شود تا جامعه رشد کند و مردم به سطحی از آگاهی و دانش برسند که تشخیص دهند فقط به اندازه احتیاجشان از درآمدشان بردارند و در واقع بقیه را ایثار نمایند. لنین فاصله زمانی را برداشت و فرد را از همان لحظه ورود به حزب کمونیست ملزم ساخت که بپذیرد به اندازه احتیاجش درآمد داشته باشد و اندازه این احتیاج را هم دولت تشخیص می‌دهد و حقوقی را متناسب با آن تعیین می‌نماید. در حقیقت، از همان لحظه ورود اراده فرد سلب می‌شد و اراده دولت جانشین آن می‌گردید. جالب اینست در نظریه مارکس، که تدریس می‌شد، کمونیسم همچنان بعد از دوران سوسیالیسم جای داشت و وقتی سوال می‌شد دوره ای

بازرگانی است». گورباچف در دوم اکتبر ۱۹۸۷ گفت: «ما ۱۸ میلیون کارمند اداری داریم، بیش از ۴۰ میلیارد روبل هزینه آنهاست در حالی که درآمد ملی ما در سال افزایشی بیش از ۲۰ میلیارد ندارد.»

درجانی دیگر می گوید: «محصولات می بوسد و از بین می رود. تمام بندرهای مهم انباشته از میوه و سبزی است که بیشترش می گندد - در مسکو نصف میوه و سبزی و در سراسر کشور چهل درصد گندیده می شود.»

وزیر بهداشت می گوید که: «در آنچه مربوط به سهم بهداشت ما در تولید ناخالص ملی است، در میان ۱۲۶ کشور جهان مقام هفتم را داریم. طبق آمار سازمان بهداشت جهانی هر ساله سی میلیون در تمام جهان سقط جنین می کنند و هشت ۸ میلیون آن در شوروی است. نزدیک به یک میلیون کودک در شوروی هستند که پدر و مادرهایشان کرده اند و از این عده ۷۲۹ هزار نفر در وضع نامطلوب بهداشتی هستند.»

گورباچف در آخرین نشست کمیته مرکزی گفت: «در کشوری که مدعی داشتن مرام مارکسیسم - لنینیسم است نادانی زنده ای از مارکس و لنین وجود دارد. من به یک نفر کمونیست به معنایی که در غرب مراد می کنند برخورد کرده ام.»

بخش دوم کتاب درباره کودتای اوت ۱۹۹۱ است که کودتایی به معنی کلمه آبکی بود و میان کودتاکنندگان کمترین هماهنگی وجود نداشت؛ باید هم چنین باشد چون هیچ یک به مسلکی که می بایست از آن دفاع کنند اعتقاد نداشتند. مذاهب وقتی جنبه دنیوی پیدا می کنند جاذبه نجات بخشی خود را از دست می دهند و دیگر شعارها قدرت جلب و کشش ندارند، از این رو کودتاچیان برای مذهبی می خواستند شعار دهند که دیگر جاذبه ای نداشت.

کودتای دوم، اقدامی بود بر ضد گورباچف توسط رؤسای جمهوری روسیه، روسیه سفید و اوکراین که طرح کشورهای مشترک المنافع را ریختند و گورباچف حذف گردید. آقای بوریس یلتسین به محض خاتمه جلسه تلفنی با آقای بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا تماس گرفت و تولد کشورهای مشترک المنافع را اعلام کرد. در بخش سوم کتاب، شخصیت یلتسین مورد بررسی قرار می گیرد. در مسکو حکومت او را «دموکراتوری» نامیده اند که ترکیبی است از دموکراسی و دیکتاتوری.

در بخش چهارم که مربوط به آینده روسیه است، پیش بینی دقیقی نشده و همان طور که اشاره کردیم با این هرج و مرج که بازار آزاد مدل غربی پدید آورده و حتی نان نایاب شده نمی تواند حرکتی در درون جامعه به وجود نیاید و این حرکت است که آینده را شکل خواهد داد.

بالاخره، در بخش پنجم، اقوالی از شوارتاتزه وزیر خارجه دولت گورباچف آمده که در تمام شئون جامعه شوروی اظهار نظر کرده و مکمل دو برنامه اساسی گورباچف، پرسترویکا و گلاسنوست است و در آخر، نظر مسئول اسبق کمیته مرکزی حزب توده ایران آورده شده که نظری صدرصد شعارگونه است. می گوید: آنچه در شوروی گذشته نه فقط خیانت به مردم شوروی است بلکه خیانت به بشریت است که به شوروی به عنوان یک پایگاه علیه امپریالیسم آمریکا اعتماد کرده بود.

در مجموع، آنچه در کتاب به ذهن می آید، همان دروغ بزرگ قرن است که نام افساگر آن در تاریخ جاودانه خواهد ماند و یک بهت عمیق که این بود ماجرای کمونیسم...

● زیر نویس:

\* عنوان کتابی از آقای دکتر مصطفی رحیمی - چاپ البرز - ۱۳۷۳

۱. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۴-۷۳، «بحران سرمایه داری و کشاکش نظم کهنه با نظم نوین جهانی» از مهدی برهام.
۲. مستخرج از کتاب «چرا شوروی متلاشی شد»، گردآورنده دکتر مصطفی رحیمی، ص ۸۸.

تجارت جهانی سهم گردد، چون چاره بحران کنونی که سرمایه داران اروپائی و آمریکائی را در سرمایه گذاری بلاتکلیف نگهداشته، شرکت معقول دنیای سوم در بازرگانی جهانی است. چنانچه مبادلات تجاری جای غارتگری استعماری کنونی را بگیرد که خواه ناخواه خواهد گرفت، تولید و مصرف به نظم در خواهد آمد و یک تقسیم تولید و مصرف جهانی که از اتلاف مواد غذایی و بهره کالای دیگری جلوگیری خواهد کرد به تدریج جای این تولید انبوه را خواهد گرفت و یک تصمیم جهانی در زمینه تنظیم جمعیت و مبارزه با آلودگی محیط زیست اتخاذ خواهد شد.

چون این سه مسأله مهم عصر ما، یعنی تولید بی حساب، جمعیت رو به افزایش و آلودگی محیط زیست، که دستاورد سرمایه داری وحشی قرن نوزدهم و بیستم است، جز در چارچوب یک تصمیم بین المللی قابل حل نخواهد بود. اینجانب در مقاله «بحران سرمایه داری» یادآور شده ام که سوسیالیسم اصلاح شده پس از فروپاشی شوروی که مالکیت محدود و معقول در آن نقش اساسی خواهد داشت، به ضرورت زمان جای این سرمایه داری وحشی را خواهد گرفت، چون امروزه تمام کارها دستجمعی انجام می شود؛ پژوهشها در مراکز علمی جمعی است و در طب تیمهای پزشکی به جای افراد تحقیق و عمل می نمایند. خلاصه، فرد باید در جمع به حساب آید در حالی که به نظرات و آراء شخصی او احترام گذاشته می شود. همانطور که در مقاله ای دیگر نیز اشاره کرده ام، سوسیالیسم در حکم رژیم غذایی برای سرمایه دار حریص و شکمبازه ای است که انفارکتوس و سرانجام مرگ او را تهدید می کند. مشخصه قرن بیست و یکم یا عصر انفورماتیک، حد و اندازه است؛ همانطور که آگاهی و علم در سده آینده شرط زیست و بقاست، اندازه و حدود هم در همه امور شرط کامروائی و سلامت نفس است و سوسیالیسم چیزی جز اجتماعی اندیشیدن و آن را در عمل آوردن نیست.

**نقش ایران در این مجموعه جهانی چیست؟ ما در منطقه خاورمیانه چه از لحاظ منابع طبیعی و چه از نظر ژئوپولیتیکی مملکتی برجسته و درخور ملاحظه ایم و بخصوص می باید در بازرگانی جهانی سهم عمده داشته باشیم.**

برای جلب سرمایه گذاران خارجی در وهله اول می باید قانونی منسجم و قابل طرح در مراجع بین المللی داشت و در وهله دوم ارائه امنیتی که سرمایه گذاران از آوردن و بردن اصل و بازده سرمایه خود اطمینان داشته باشند.

آنچه از استمهال بازپرداخت قروض ما در مراکز مالی جهان استنباط می شود اینست که ما از اعتبار کافی برخورداریم - از این اعتبار باید برای جلب سرمایه گذاران خارجی استفاده کنیم و از صورت کارگزاری برای آنان به شکل نمایندگی و غیره بیرون آئیم و در سرمایه گذاریهای ایشان مشارکت نمائیم. من صلاحیتی ندارم که در این باره به دولتمردان ارائه طریق کنم ولی اصولا ارتباط سالم با هر دولت خارجی نباید حمل بر سازشکاری و عدول از حیثیت ملی و پرستی عقیدتی گردد. بین واژه سازشکاری و سازگاری باید تمایز قائل شد - سازگاری پایه تفاهم و ارتباط است و ما باید با دول راقیه جهان ارتباط داشته باشیم. امیدوارم که موقعیت حساس و پراهمیت خود را بیش از پیش دریابیم و در ساختار آینده جهانی در حد شأن و مرتبت خود سهم گردیم.

**نکاتی عبرت آموز** همانطور که اشاره شد، کتاب دکتر رحیمی فروپاشی شوروی را از تمام دیدگاههای مختلف به معرض داوری گذاشته و انسان حیرت می کند که آوازه کمونیسم و داعیه ابرقدرتی تا چه اندازه آمیخته با شعار و میان تهی بوده است. می خوانیم که داماد برژنف در عملیات مافیائی از پاکستان شرکت داشته، یا مدیر مؤسسه ای در سخنرانی خود می گوید: «از فروش گوشت حق العملی تقریباً معادل هزینه ای که ما صرف تولید آن می کنیم برداشت می کنند. می گویند در شوروی مافیا نیست، ولی هست. این وزارت